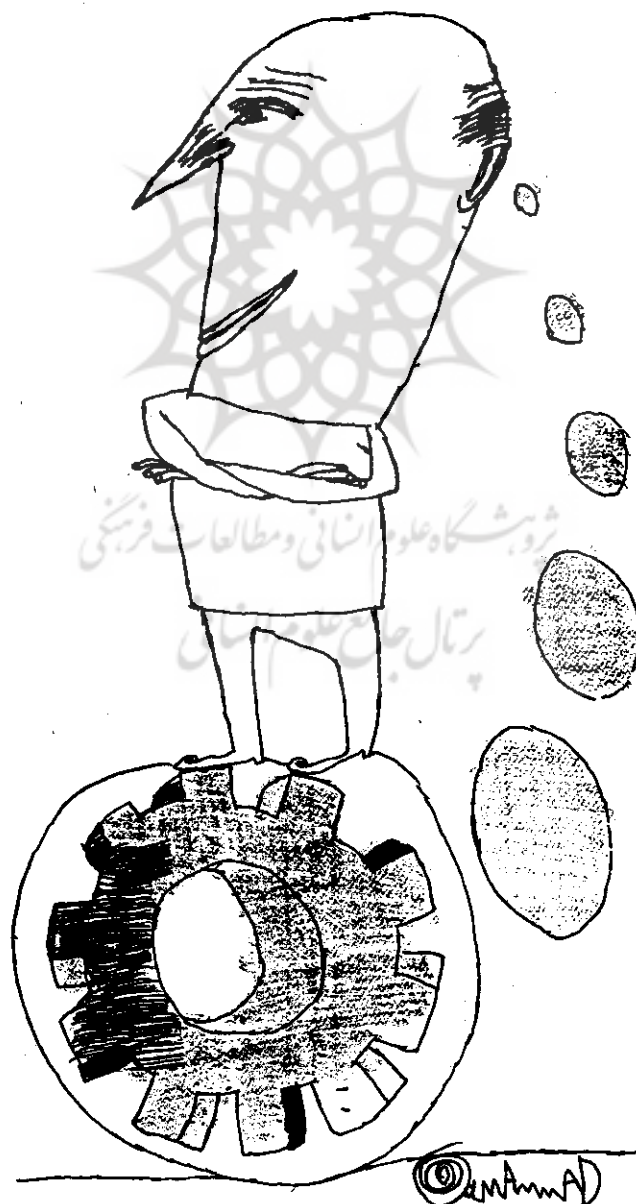


عشق به صنعت یاریوانگی!

"سرمایه‌داری ملی و موانع موجود"

مهندس عزت الله سبحانی



چشم انداز ایران شماره ۴

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در بخش اول این مقاله که در "چشم‌انداز ایران" شماره ۲ منتشر گردید، این نکته خاطرنشان شد که یک جامعه توسعه‌نیافته یا در حال توسعه، نیازمندی‌های بسیاری به سازندگان و تولیدکنندگان قدرتمند خارجی دارد و در مقابل جز منافع خیلی یا کم‌ارزش، در برابر آن همه حواجی، چیزی برای فروش یا صدور در اختیارش نیست. چنین جامعه‌ای به‌رغم فقر و عقب‌ماندگی، از عدم اشتغال و بسیج منابع مادی و انسانی خود که بالقوه منبع اصلی ارزش‌آفرینی اقتصادی جامعه هستند، نیز رنج می‌برد و همه این نیازها و کمبودها، روز به روز حلقه وابستگی را تنگ‌تر می‌کند.

جوهر اساسی نیازهای یک جامعه در حال توسعه، برخلاف جوامع صنعتی و توسعه‌یافته، رفع نیازمندی‌های تولیدی، از رهگذر بسیج منابع، انسانی و مادی است که در واقع مبنای ترقی و توسعه اقتصادی و اجتماعی خواهد بود. بستر توسعه اجتماعی (عدالت) و سیاسی (آزادی و جامعه مدنی) نیز، همانا گسترش کمی و کیفی تولید است. عدالت در توزیع نیز معطوف به تولید می‌باشد، زیرا در فقدان تولید، چیزی برای تقسیم عادلانه وجود ندارد. این‌ها مسایل عمده جوامع در حال توسعه است که با شرایط کشورهای صنعتی در قرن نوزدهم تفاوت دارد. چرا که در قرن نوزدهم، مسأله تولید حل شده و جامعه به درجات بالایی انباشت مازاد و سرریز کالا و سرمایه به خارج رسیده بود، لذا، اولویت اجتماعی آن‌ها توزیع ثروت و عدالت در توزیع بود.

بر این اساس، پاسخ به همه ضرورت‌ها و نیازهای تاریخی یک جامعه توسعه‌یافته، ایجاد، تکوین و توسعه یک نظام تولیدی صنعتی متکی به خود و مستقل از دولت، منابع عمومی، تولیدکنندگان خارجی و متوجه به اهداف و ضرورت‌های ملی - اجتماعی است که در اقتصاد سیاسی و ادبیات توسعه نام "سرمایه‌داری یا بورژوازی ملی"، بر آن نهاده‌اند. این اصطلاح اولین بار، از آغاز دهه سوم قرن حاضر توسط لنین رهبر انقلاب شوروی به کار برده شد، اما مفهوم آن از اوایل قرن نوزدهم همواره وجود داشت.

تعریفی که از سرمایه‌داری ملی در قسم پیشین ارائه شد، مفهومی کلی، فلسفی و آرمان‌گرایانه نیست، بلکه کاربردی، واقع‌گرایانه و تحول‌پذیر است. اجزا و ضوابط آن، همگی مفهومی نسبی دارند. لذا، تمام اجزای آن، برحسب شرایط اقتصادی - اجتماعی کشور و ضرورت‌های ناشی از برنامه‌های توسعه اقتصادی، با فرض وجود یک دولت و حاکمیت ملی قابل تغییر و تحول می‌باشد.

چالش‌های موجود در برابر سرمایه‌داری ملی

از بدو پیدایش و تکوین سرمایه‌داری ملی، این مفهوم در کشور ما، ابتدا در عمل و سپس از بعد نظری مورد چالش‌ها، مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی قرار گرفته است که تحقق آن را ناممکن ساخته است. این چالش‌ها را بر حسب خاستگاه اجتماعی و تاریخی آن‌ها به دو دسته متمایز راست و چپ، می‌توان تقسیم نمود که هر یک از آن‌ها نیز از دو وجه درونی و بیرونی برخوردار هستند.

الف - موانع و چالش‌های راست

در کشورهای توسعه‌نیافته مخالفت، ممانعت، تحقیر و سرانجام، نابودی سرمایه‌داری ملی، در واقع به دوران آغاز ارتباط با "عرب سرمایه‌داری" بازمی‌گردد. در آن زمان قدرت‌های استعماری بزرگ عصر، مثل انگلستان، فرانسه، روسیه، بلژیک و هلند که از منظر اقتصادی در زمره پیشرفته‌ترین‌ها محسوب می‌شدند و از مازاد اقتصادی وسیع، کالا و سرمایه برخوردار بودند، به‌دنبال فتح بازارهای خارجی و اعمال نفوذ در کشورهای ضعیف‌تر آسیایی، آفریقایی و آمریکای (لاتین و جنوبی) برآمدند که در نقطه مقابل خود و از موضع راست یعنی از موضع منافع سرمایه‌های بزرگ خارجی، با تکوین سرمایه‌داری صنعتی، درونی و ملی مخالفت می‌کردند. (که ما از آن به‌عنوان یک عامل خارجی و بیرون‌زا نام می‌بریم) از آن جمله کوشش‌های حاج امین الضرب، دوست و پشتیبان سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود که در سرمایه‌گذاری

به‌منظور ایجاد راه‌آهن، کارخانه نساجی، کارخانه برق و... با اعمال نفوذ بانک‌های شاهنشاهی (انگلیس) و بانک روس به شکست منجر شد که تفصیل آن در کتاب "موانع رشد سرمایه‌داری در قرن نوزدهم در ایران" (۱) آمده است. این تلاش‌ها تا پس از مشروطیت، تقریباً همگی تحت فشار و دخالت قدرت‌های انگلیسی و روسی متوقف گردید. تا این که پس از کودتای ۱۲۹۹ و استقرار رژیم سلطنتی پهلوی، سرمایه‌گذاری‌های صنعتی در کشور آغاز شد. ولی بجز چند مورد استثنایی در صنعت نساجی و بلورسازی و مواردی از صنعت غذایی در سایر موارد بخش دولتی عهده‌دار تصدی صنایع جدید گردید. (قند، سیمان، تسلیحات، ...) اکثر این صنایع در سال‌های بعد همواره دچار مشکلات مدیریتی و زیان‌های انباشته و عدم امکان توسعه بودند. به هر حال در دوران پهلوی اول، حاکمیت و سلطه دولت چنان بود که بخش خصوصی جز در روند تابعیت از دولت و مقاصد مقامات دولتی و درباری نمی‌توانست روی پا ایستاده و مستقل باشد. بنابراین برخلاف روند گذشته، این بار مقابله و مخالفت با سرمایه‌داری ملی، از ناحیه دولت و سلطنت یعنی عامل درونی، صورت می‌گرفت و دولت وابسته جانشین قدرت خارجی گردید. در حالی که در خوزستان و مناطق نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران جانشین دولت شده بود و بدون اجازه آن شرکت حتی یک مغازه آهنگری هم امکان تأسیس نداشت. لذا می‌توان گفت در دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۴ سیاست استعماری خارجی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق دولت وابسته، با رشد سرمایه‌داری ملی مخالفت می‌کرد.

در دوره ۲۰ تا ۳۲، نخستین چالش‌های علیه صنایع داخلی، از ناحیه حزب چپ‌گرای توده ایران، تحت پوشش دفاع از حقوق کارگری بروز کرد. مسأله چشم‌انداز ایران شماره ۴ حقوق کارگری امری ضروری و لازم بود، ولی موقعیت تاریخی تکوین و رشد صنایع نوپای داخلی با شعارها و خواسته‌های حزبی که بیشتر جنبه سیاسی داشت، تطابق نمی‌کرد. فشارهای جناح چپ بر صنایع خصوصی و دولتی یکسان اعمال می‌شد، ولی در این دوره، مجموع حرکت‌های جناح چپ در ممانعت از تکوین صنایع داخلی تا آن اندازه مؤثر نبود که بتوان آن را در ردیف عواملی چون عدم ثبات سیاسی، و اشتغال خارجی طی پنج سال و ضعف و نبود اقتدار دولت مرکزی ملی و مستقل و غیروابسته قرار داد. با اتخاذ سیاست‌های ملی از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ برنامه‌های مبتنی بر بالا بردن هرچه بیشتر توان تولیدی خوداتکای داخلی، دنبال می‌شد، ولی این فرصت کوتاه برای پاک‌کردن سرمایه‌داری ملی در ایران کافی نبود. با این حال در همین دوره دوساله، صنایع نفت‌سوز از ناحیه بخش خصوصی ملی، پی‌ریزی شد که رشد و تکامل آن به سال‌های بعد از کودتای ۳۲ کشیده شد. همچنین صنایع فلزی و لوازم دفتری در این دوره تکوین یافتند که آن‌ها نیز ماهیت ملی داشتند.

از نیمه دهه ۴۰ شمسی تا سال ۵۷ که انقلاب اسلامی وقوع یافت، دوران رشد و شکوفایی صنایع داخلی خصوصی را شاهدیم. رژیم حاکم در آن سال‌ها، همواره مفتخر بود که به معجزه اقتصادی صنعتی دست یافته است، ولی صنایع داخلی در این دوره، خود واجد نقاط ضعف و آفری بود که به دلایل زیر اطلاق سرمایه‌داری ملی بر آن، جز در موارد معدود، ناممکن است.

۱- اگرچه این صنایع مشمول مالکیت و مدیریت خصوصی بودند، ولی سهم سرمایه خصوصی در آن‌ها، و آورده شرکا، از محل اندوخته‌های خصوصی بسیار ناچیز بود. در واقع بخش اعظم سرمایه‌گذاری از ناحیه وام‌های بانکی دولتی صورت می‌گرفت که با روابط خاص دریافت می‌شد و این موجب عدم سلامت مالی سرمایه‌گذاری و عقب‌ماندگی‌های بسیار و زیان‌هایی به خزانه ملی و عمومی می‌گردید.

۲- ماهیت دولت وقت، با ویژگی‌های یک دولت ملی تطبیق نداشت. بدین‌جهت، ضوابط برشمرده شد. در بخش نخست این نوشتار، مانند ارزش‌افزوده یا سهم منابع داخلی و... یا مصرف مازاد اقتصادی در سرمایه‌گذاری‌های داخلی یا پرداخت مالیات و حقوق دولتی و... جز در مورد صنایع معدودی اعمال نشد.





۳- اکثر این صنایع، به علت روابط سیاسی مدیران و صاحبان آن‌ها با دولت وقت، فاقد ویژگی‌های بخش خصوصی خوداتکا، فعال و شکوفا در یک بازار رقابتی آزاد بودند.

۴- رشد صنعتی دوران ۴۵ تا ۵۷، از نظر اشتغال و بالارفتن درآمد ملی و ورود فرهنگ صنعتی و مدیریت علمی مدرن به جامعه ایران، مفید و گامی به پیش بود، ولی از نظر تأمین ارز خارجی، به هیچ‌وجه واجد صفت ملی نبود و به دلیل وابستگی شدید صنایع موتاز به واردات کالای نیمه‌ساخته خارجی، مصرف‌کننده ارز تلقی می‌شد.

در این دوران رشد، این دسته از صنایع وابسته در سایه حمایت دولت غیرملی، مانعی بسیار بزرگ و از موضع راست در برابر رشد سرمایه‌داری ملی گردید. ویژگی خاص این سرمایه‌داری تقدم منافع و تولیدات صنایع بزرگ خارجی بر تولیدات خوداتکای داخلی و همچنین تقدم منافع طبقه صاحب این صنایع بر منافع ملی و میهنی بود. به‌عنوان نمونه، قبل از سال ۴۵ در ایران، اتومبیل

سواری هیلمن، حداکثر تا سقف ده‌هزار دستگاه در سال، فروش داشت، ولی با ایجاد کارخانه ایران ناسیونال و تولید سالانه بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار دستگاه اتومبیل سواری و وانت، فروش کمپانی انگلیسی تالبوت از ده‌هزار دستگاه کامل به ۱۵۰ هزار دستگاه نیمه‌کامل افزایش یافت. صنایع دیگر هم کم و بیش همین نسبت را نشان می‌دهند.

در روند سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷، ممانعت و مخالفت با رشد سرمایه‌داری ملی از ناحیه چپ‌گرایان، روی هم رفته سهم ناچیزی در مقایسه با موانع ناشی از مواضع راست سرمایه‌داری وابسته داشت.

سهم چپ، در عدم رشد کیفی صنایع داخلی، بیشتر در این حد خلاصه می‌شد که فرهنگ کار و کوشش و تلاش مادی و ایجاد ارزش‌افزوده را تحت عنوان مبارزه طبقاتی، ضعیف و ناچیز جلوه دهد. در اواخر حاکمیت رژیم سابق، بهره‌وری

نیروی کار در ایران در مقایسه با جهان صنعتی اول و دوم و جهان سوم در پایین‌ترین درجه قرار داشت. بخشی از این انحطاط معلول سازماندهی تولید و مدیریت و بخشی معلول فرهنگ فرار از تلاش و کوشش تولیدی ناشی از تبلیغات چپ بود. از آنجا که بهره‌وری نیروی کار، فرهنگ تلاش و ارجمندی و تقدس کار، مؤثرترین عوامل در توسعه سرمایه‌گذاری صنعتی هستند که به مراتب از سرمایه و تکنولوژی تأثیر بیشتری دارند، فقدان این عوامل در کشور ما یکی از عوامل بسیار اساسی در روند عدم رشد صنعتی خصوصی است که در این رابطه خط فکری و تبلیغات چپ تا حدود زیادی اثرگذار بوده است.

از انقلاب ۵۷ تا سال ۶۸

در این دوره رشد سرمایه‌داری ملی از جهاتی تقویت و حمایت شد، ولی از جهاتی دیگر با موانع و مشکلات زیادی مواجه گردید، که در چند محور آن را ارزیابی می‌کنیم.

۱- دولت، در قالب رهبری صنعتی (وزارت صنایع و وزارت صنایع سنگین)، در دوره ۶۸-۵۷ کاملاً به سیاست حمایت از تکوین و تکامل سرمایه‌داری ملی وفادار ماند. شاهد این ادعا، تکوین و توسعه و تکامل شهرک‌های صنعتی و نواحی صنعتی حومه تمام شهرها در این دوره است، که قریب به ده‌هزار واحد صنعتی را در بر می‌گیرد. هر چند این واحدها به لحاظ حجم سرمایه‌گذاری و میزان اشتغال در مقایسه با سرمایه‌گذاری‌های قبل از انقلاب به‌ویژه دوره ۴۵

تا ۵۷ کوچک هستند، ولی به لحاظ کیفیت صنعتی، ماهیت تولیدی آن‌ها، و رعایت ضوابط سرمایه‌داری ملی مانند ایجاد ارزش‌افزوده و سهم منابع داخلی و انتقال تکنولوژی و دانش فنی، بسیار عمیق‌تر از صنایع قبل از انقلاب می‌باشند و کاملاً شایستگی احراز صفت ملی را دارند که اگر با مراقبت و نظارت دولت، با سایر ضوابط مانند مصرف مازاد (سود) انباشته در توسعه صنعت، عدم انتقال به خارج، پرداخت حقوق و عوارض دولتی و ملی نیز از جانب این صنایع توأم شود، می‌توان مدعی شد که این صنایع به معنای واقعی، صنایع ملی و سرمایه‌گذاران آن بخشی از بورژوازی ملی هستند. به‌خصوص آن‌که مالکین و سرمایه‌گذاران این صنایع، اکثراً از اقلتار صنعت‌گر و جوان بوده و صاحبان ثروت‌های ناشی از رانت‌های نفتی در این جرگه از صنایع کمتر وارد شده‌اند.

۲- اما علی‌رغم نقش مثبت وزارت صنایع در توسعه و تکامل بخش خصوصی ملی، بقیه ارگان‌های اقتصادی کشور، مانند وزارت بازرگانی، سیستم بانکی، سازمان برنامه و ... در سیاست‌های

کلان و وزارت‌خانه‌های اجرایی در سیاست‌های خرد با خط مشی مذکور هماهنگ نبوده‌اند. وزارت دارایی نیز برای جبران نارسایی و ناتوانی خود در وصول مالیات از بخش تجاری و خدماتی، این‌گونه صنایع نوپا را محل تأمین درآمدهای مالیاتی خود قرار داده است. در این میان ارگان‌های دیگری هم مانند استانداری‌ها، شهرداری‌ها، بیادها و ... با باج‌گیری از این صنایع نوپا، به‌صورت موانعی جدی در برابر رشد سرمایه‌داری ملی خصوصی عمل کرده‌اند.

۳- سیاست‌های اقتصادی دوران ۶۸ تا ۷۸ درخصوص وضع مقررات موافقت اصولی صنعتی، به کلی از ضوابط و نظارت‌های قبلی فاصله گرفت و لذا صنایع تأسیس شده در این دوره، به‌رغم بالابودن میزان سرمایه‌گذاری، به لحاظ کیفیت صنعتی و ماهیت تولیدی و ارزش‌افزوده سیر نزولی داشته‌اند، که از این جمله صنایع خوراکی لوکس، فرش ماشینی، لوازم خانگی، اجاق گاز، پفک نمکی و ... می‌باشند.

۴- مجموعه شرایط سیاسی، اقتصادی جامعه در طول سال‌های ۵۷ تا ۶۸ و نیز ۶۸ تا ۷۸ در مجموع شرایطی ناپایدار و بی‌ثبات و به لحاظ اقتصادی - سیاسی مواجه با خطرهای بسیاری در افق و چشم‌انداز بوده است.

از طرفی دیگر بوروکراسی دولتی با توجه به ساختار و عملکردی که داشته است، مانعی بسیار بزرگ در برابر تکوین و رشد صنایع و تولیدات داخلی بوده است. در کشور ما، روند سیاست‌گذاری، اجرا و تحقق یک واحد صنعتی نسبتاً پیشرفته، معمولاً ده سال و یا بیشتر طول می‌کشد، در حالی که این روند در حدود ده‌برابر زمان لازم سرمایه‌گذاری و تحقق طرح‌های صنعتی در کشورهای پیشرفته یا کشورهای در حال توسعه جدید، مانند کره، تایوان، سنگاپور و حتی هند و ... می‌باشد. مشکلات اداری، اجرایی، مالی، ارزی و اجتماعی در این دوران چنان است که در نزد نیروهای مستعد سرمایه‌گذاری در صنایع ملی ایران، این ضرب‌المثل معروف شده است که برای ایجاد صنعت در ایران، یا باید عاشق صنعت بود یا دیوانه! و در کنار تمام این موانع و مشکلات، قانون کار و سیاست‌های وزارت کار هم مزید بر مشکلات شده و مجموعاً تمام سرمایه‌ها و اندوخته‌ها را از گرایش به سمت صنعت ملی مانع می‌شود.

□ در روند سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷

ممانعت و مخالفت با رشد

سرمایه‌داری ملی از ناحیه چپ‌گرایان

روی هم رفته سهم ناچیزی در مقایسه با

موانع ناشی از مواضع راست سرمایه‌داری

وابسته داشت.

سهم چپ، در عدم رشد کیفی صنایع

داخلی، بیشتر در این حد خلاصه می‌شد

که فرهنگ کار و کوشش و تلاش مادی

و ایجاد ارزش‌افزوده را تحت عنوان

مبارزه طبقاتی، ضعیف و ناچیز جلوه دهد

۵- وجود تسهیلات اداری و دولتی در رشد بخش تجارت و وابستگی و دلالتی بسیار مؤثر بوده است که امروزه به صورت بزرگترین مانع و سد در برابر صنعتی شدن و به ویژه صنعت متکی بر سرمایه‌داری ملی درآمده است. نکته مهم این که، بخش دلالتی با قدرت سیاسی غالب در درون حاکمیت پیوند خورده و از پشتوانه سیاسی هم برخوردار شده است.

۶- فرهنگ تبلیغاتی و میزان رشد بخش خدمات در کشور ما، به هیچ وجه با شاخص‌های رشد یک صنعت ملی و خوداتکا تطبیق نمی‌کند. همه تبلیغات و تسهیلات برای کالاهای مصرفی است و چون در این کالاها سهم منابع داخلی بسیار پایین می‌باشد، پس در واقع کل نظام تبلیغات تجاری در جهت مصرف هر چه بیشتر کالاهای خارجی سازماندهی شده است.

بر این اساس، می‌توان گفت که روند رو به رشد توسعه صنعتی مبتنی بر سرمایه‌داری خصوصی - ملی که در دهه اول انقلاب در حال شکل گرفتن بود، در دهه دوم به شدت مورد خدشه و مخالفت قرار گرفته و در دهه دوم این سرمایه‌داری وابسته تجاری -

خدماتی بوده که خود را بر ساختار صنعتی و تولیدی ایران تحمیل کرده است.

۷- سیاست‌های جدید معروف به نظم نوین جهانی، یا جذب شدن اقتصادهای ملی در بازار جهانی، مؤید رشد سرمایه‌داری ملی در داخل کشور ما نیست. این سیاست‌ها مبنی بر این است که کالایی را باید تولید کرد که بازار جهانی می‌طلبد و در مقابل تولید مازاد جهانی را وارد نمود که با سیاست‌های مؤید اقتصاد ملی و رشد سرمایه‌داری ملی مغایرت دارد. چنین به نظر می‌رسد که از این پس تنها در گرو وجود دولتی ملی با عزم و اراده ملی است که می‌توان این تحول دوران‌ساز را در کشور پیگیری نمود. مراقبت و هدایت دولت ملی می‌تواند مزیت‌های نسبی را به سوی سرمایه خصوصی هدایت کند و همچنین سرمایه‌ها و اندوخته‌های خصوصی را به

سمت صناعی که واجد مزایایی از نظر هزینه تمام شده در داخل کشور و از مزایایی تکنولوژیک و کیفی برخوردار باشد، ساماندهی نماید.

ب - موانع و چالش‌های چپ

برغم واقعیت تاریخی سرمایه‌داری ملی و ضرورت‌های عینی و منطقی آن، این پدیده همواره با موانع و مخالفت‌های عملی و نظری از ناحیه چپ مواجه بوده است.

در شوروی سابق، پس از لنین به دلیل شرایط و اتمسفر شورشی پس از انقلاب و جو شدیداً ضد سرمایه‌داری و تفوق شعار بر شعور، سرمایه‌دارانی که به خاطر منافع ملی کشورشان می‌خواستند در شوروی مانده و کار کنند، امنیت و امکان حضور و فعالیت را نیافتند که به دنبال آن هرج و مرج و اغتشاش، روابط تولیدی و حتی نظم و مدیریت اداری - اجرایی کشور را فراگرفت و "طرح نوین اقتصادی" لنین که ندای وفاق و جامعه مدنی می‌داد، در آستانه شکست کامل قرار گرفت و جنگ طبقاتی بر همه چیز از جمله منافع ملی سایه انداخت سرمایه‌داری ملی عملاً نابوده شده بود و برای مبارزه طبقاتی، موجودیت نداشت، لذا مدیران و کارشناسان سازمان تولید مورد تهاجم قرار گرفتند. در این شرایط تولید عملاً تعطیل و قحطی و فقر و احتیاج به خارج جایگزین گردید، که به گونه‌های جبری، فضا را به سوی دولتی شدن سوق داد حتی اگر تمایل و ولع استالین به تمرکز قدرت و سلطه همه‌جانبه

هم نمی‌بود، شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به گونه‌ای بود که شوروی سابق را به سمت تمرکز و دولتی شدن راند. لذا عملاً طرح وفاق ملی لنین که رشد بورژوازی ملی را در دستور کار قرار می‌داد، به علت جزمیت‌های ایدئولوژیک که در عین حال ماهیتی عوامانه هم یافته بود، با عدم موفقیت روبه‌رو شد. نیروهای کارآفرین و سرمایه‌گذار داخلی و مشارکت طبیعی مردم در بسیج اقتصادی کشور حذف و طرد گردیدند و دولت بسان یک لوکوموتیو غول‌آسا موظف شد که کل قطار توسعه اقتصادی و اجتماعی یک جامعه چندصدمیلیون نفری را به پیش ببرد. بدین ترتیب در نخستین آزمون، بورژوازی ملی در آشوب اجتماعی - سیاسی، قربانی و چپ‌گرایی عوامانه و بی‌تدبیری در امور پیچیده ایدئولوژیک و اقتصادی - سیاسی جایگزین آن شد تا این که جنگ جهانی دوم پیش آمد و دولت شوروی از درون آن جنگ به عنوان ابر قدرت ثانوی جهان، ستر بر آورد.

پس از مرگ استالین و تحول در سیاست‌های داخلی و خارجی اتحاد

شوروی سابق، دولت جایگزین، از سیاست

استالینی "هر که با ما نیست، با دشمن ما

است" فاصله گرفت و به سیاست

واقع‌بینانه‌تر "هر که با دشمن ما نیست، با

ماست" روی کرد و به این ترتیب حمایت

و همکاری با نهضت‌های ملی و

رهایی‌بخش غیرکمونیستی در دستور کار

قرار گرفت. در فرآیند این گونه کمک‌ها،

نسخه‌ای که برای این کشورها نوشته و

القا می‌شد، تز "راه رشد غیرسرمایه‌داری"

بود. در این نسخه، تکیه اصولی بر کمک

به دولت‌ها بود تا در روند صنعتی شدن،

کشور خود را نسبت به جهان غرب بی‌نیاز

کنند. هر چند که این گونه کمک‌ها به این

دلیل که همه دولت‌ها از ماهیتی "ملی"

برخوردار نبودند، خالی از فساد نبود. دولت

شاه سابق ایران هم که عمیقاً وابسته به

غرب بود، در زمره چنین دولت‌هایی

محسوب می‌شد. از سال ۱۳۴۴ که این

دولت تحت حمایت‌های فنی و اقتصادی

دولت شوروی قرار گرفت، هر چند این کمک‌ها روند صنعتی شدن در ایران را

تسریع کرد، ولی در عین حال هیچ‌کدام از تأسیسات صنعتی ایجاد شده از

جمله ذوب‌آهن اصفهان، معادن ذغال و آهن کرمان، ماشین‌سازی تبریز و

اراک، به دلیل فقدان مدیریت کارآمد، در نیل به درجه سودآوری و بازگشت

سرمایه خود موفق نشدند. به هر حال دولت شوروی، بعد از استالین، در عین

ارایه و القای راه رشد غیرسرمایه‌داری (صنعت و اقتصاد دولتی) بورژوازی ملی

را هم نفی نمی‌کرد و در واقع مورد تسامح قرار می‌داد. چنان که در کشور

هندوستان، پس از استقلال، شوروی‌ها با همین شیوه ضمن یاری رساندن به

رشد بخش دولتی و توسعه صنعتی، سرمایه خصوصی ملی هند را رشد و

تکامل بخشیدند. دو گروه صنعتی "تاترا" و "جمشید پور" که از سوزن تا کشتی

جنگی را تولید می‌کنند، از مظاهر توسعه بورژوازی ملی تحقق یافته در

هندوستان هستند. جالب آن که نخستین برنامه‌های توسعه اقتصادی -

اجتماعی هندوستان که در زمان جواهر لعل نهرو، طراحی و با موفقیت اجرا

شد، زیر نظر کارشناسان برجسته اقتصادی چپ فرانسه از جمله چهره معروفی

چون "شارل بتلهایم" صورت گرفت و همان‌ها بودند که فقط دولتی کردن

سیستم بانکی و برخی صنایع پایه‌ای و مادر را تجویز نمودند و در صنعت و

کشاورزی به گروه‌های خصوصی ملی رشدیابنده و بالنده فرصت ابراز وجود

دادند. آن گونه که در یکی از مصاحبه‌های آقای علی عمویی منعکس گردید،

دولت شوروی، دولت مصدق را نیز دولت بورژوازی ملی تلقی می‌کرد و

□ سیاست‌های اقتصادی

دوران ۶۸ تا ۷۸ در خصوص

وضع مقررات موافقت اصولی صنعتی

به کلی از ضوابط و نظارت‌های قبلی فاصله

گرفت

و لذا صنایع تأسیس شده در این دوره

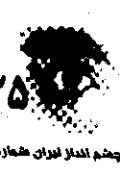
به‌رغم بالا بودن میزان سرمایه‌گذاری

به لحاظ کیفیت صنعتی

و ماهیت تولیدی

و ارزش افزوده

سیر نزولی داشته‌اند





درصد بود که نسبت به آن کمک‌هایی بنماید، ولیکن حزب توده با انگیزه رقابت سیاسی با جبهه ملی، دولت مصدق را وابسته و نماینده امپریالیسم آمریکا معرفی می‌کرد و به این ترتیب مانع از کمک‌های دولت شوروی شد. در کنار سیاست‌های اتحاد شوروی سابق، دیگر نظریه‌پردازان اقتصاد سوسیالیستی، در غرب و جهان سوم که بعضاً خود را مستقل از شوروی می‌خواندند، با ابداع نظریه «وابستگی»، از زاویه دیگری مفهوم بورژوازی ملی را نفی کردند. این فرضیه مبتنی بر این اصل بود که در هر نقطه از جهان اگر یک کشور و حتی ایالتی به دلایلی از رشد و توسعه اقتصادی بالایی برخوردار شود، لزوماً و جبراً همسایگان را به خود وابسته و از توسعه اقتصادی اجتماعی بازمی‌دارد و عقب‌ماندگی و توسعه نیافتگی آن‌ها را سبب می‌شود که این عقب‌ماندگی، به نوبه خود وابستگی را تشدید می‌کند، به طوری که عملاً دو مفهوم وابستگی و عقب‌ماندگی به مانند دو روی یک سکه، لازم و ملزوم و نگهبان یکدیگر می‌گردند. از این رو اندیشمندان فوق معتقد بودند که با حضور اقتصادهای پیشرفته در مناطق مختلف دنیا، سایر کشورها، جز بلوک سوسیالیسم، محکوم به عقب‌ماندگی و وابستگی هستند و هرگونه تلاش آن‌ها در راه رشد اقتصادی یا توسعه اجتماعی عملاً به توسعه نیافتگی منتهی خواهد شد. مفاهیم «مادر شهر» و «پیرامون» و استمرار تاریخی و تلازم جبری این دو، از این زمان در ادبیات اقتصاد سیاسی توسعه وارد گردید. از دهه ۶۰ تا پایان دهه ۸۰ میلادی نظریه وابستگی بر افکار روشنفکران جهان، به‌ویژه جناح‌های چپ سیطره کامل یافت و نظریه راه رشد غیرسرمایه‌داری نیز در عمل، پشتیبان و نگهبان عینی آن گردید.

این ایراد بر نظریه وابستگی وارد بود که عقب‌ماندگی و وابستگی را معلول جبری وجود چند منطقه پیشرفته و توسعه‌یافته در جهان معرفی می‌کرد و نقش انسان، اراده ملی و آگاهی و تلاش و وفاداری اعضای یک جامعه را ناچیز تلقی می‌نمود. نفی نقش انسان و اراده آزاد و عزم ملی و... تنها یک اعتقاد فلسفی نیست، بلکه کارکردها و پیامدهای عظیم و عمیق اجتماعی دارد. جبری مسلکی و تقدیرگرایی یک ملت، در عمل به معنای تسلیم شدن به سرنوشتی است که توسط اربابان قدرت در داخل و خارج کشور رقم زده می‌شود. از نتایج مستقیم و غیرمستقیم این نظریه و لوازم و پیامدهای آن، همانا نفی امکان تکوین یک بورژوازی ملی در کشورهای توسعه نیافته می‌باشد. اعتقادات تقدیرگرایانه از تکوین نهادهای غیراقتصادی مستقل ملی مانند احزاب و اصناف و حتی دولت مستقل جلوگیری می‌کند. سرمایه‌داری ملی در کشورهای توسعه‌نیافته، در عین این که پیشروترین و آگاه‌ترین قشر جامعه و فعال و کارآفرین و مولد بوده است در عین حال بیش از سایر اقشار تحت فشار قدرت‌های اقتصادی، مالی و سیاسی خارجی قرار گرفته و می‌گیرد (۱) زیرا اولاً رشد و توسعه سرمایه‌داری ملی، رقبای خارجی را در داخل کشور در تنگنا قرار می‌دهد، ثانیاً امکان دخالت‌های سیاسی و اعمال نظر بر دولت‌ها را از بین می‌برد و ثالثاً مستعد آن است که رقیبی در بازارهای جهانی برای آن‌ها شود. بنابراین از یک قرن قبل از پیدایش نظریه وابستگی، بورژوازی ملی تحت فشار و سرکوب از ناحیه سرمایه‌های بزرگ و انحصارات خارجی قرار داشته است و پیدایش و فراگیری نظریه وابستگی از ناحیه جناح‌های چپ، این فشار را مضاعف کرده است. بنابراین اگر ادعا شود که نظریه وابستگی حداقل، یکی از عوامل ذهنی عدم توسعه خوداتکا و هوشیارانه مبتنی بر سعی و تلاش ملت‌های جهان سوم (جنوب) بوده، گرافه‌گویی نشده است.

برخی از نیروهای چپ سنتی که در راه تحقق عدالت اجتماعی و نفی استثمار، فعال بوده‌اند، به اعتبار تحلیل لنین در «برنامه نوین اقتصادی» نسبت به صنایع خصوصی داخلی، رویکرد مثبتی داشته‌اند. از این منظر، بافت کلی یک کشور توسعه‌نیافته و انقلاب کرد. و از جمله صنایع خصوصی داخلی آن، از مهم‌ترین اهداف تهاجم سرمایه‌داری جهانی هستند، زیرا این صنایع جامعه را از یک سو از کالاهای خارجی مستثنی و از سوی دیگر با ایجاد اشتغال و بالا بردن سطح تولیدات و ارزش افزوده، درآمد ملی را بالا برده و در عین حال

رهایی کشور از اقتصاد تک محصولی و صادرات مواد خام را عینیت می‌بخشد. از دهه ۶۰ میلادی بدین سو، نظریه وابستگی منکر وجود سرمایه‌داری ملی و مستقل از انحصارات خارجی شده است. نظریه وابستگی در برابر مزایای سرمایه‌داری ملی این نظر را تبلیغ می‌کرد که تا امپریالیسم سرمایه‌داری فرو نریزد، داغ فقر و توسعه‌نیافتگی رو به رشد بر پیشانی کشورهای جهان سوم همچنان باقی خواهد بود، پس باید به روندهای جهانی دل بست. از این روی وابستگی به این نظریه هر از گاهی بحران‌های آذواری سرمایه‌داری را طلیعه بحران نهایی و سقوط شیوه تولید سرمایه‌داری دانستند، غافل از این که قبل از فرارسیدن سقوط شیوه تولید نظام سرمایه‌داری، کشورها و جوامع عقب‌مانده خیلی سریع‌تر به سوی فقر و پریشانی و تخلیه منابع طبیعی و ذخایر معدنی و تخریب انسانی پیش خواهند رفت و در واقع زودتر از کشورهای صنعتی دچار فروپاشی می‌گردند.

این‌گونه مباحثات بین اصحاب نظریه وابستگی و دیگران همچنان وجود داشت تا این که از اواخر دهه هفتاد، برخی کشورها در آسیای جنوب شرقی و نیز جمهوری خلق چین، به جرگه کشورهای صنعتی شده پیوستند. از آن زمان در دعوی نظریه وابستگی تردید حاصل شد و جبری بودن عقب‌ماندگی مورد نقد قرار گرفت و در مقابل برای سعی و تلاش مردمان جهان سوم و درایت و روشن‌بینی برخی رهبران جهان سوم در رهایی از وابستگی جایز قایل شدند. برخی از نظریه‌پردازان وابستگی نظیر سمیرامین، معجزه آسیای جنوب شرقی و چین را به «فرهنگ» آن‌ها نسبت دادند که این تحلیل به هر حال نقش عامل انسانی و فرهنگ را در شکستن جبر اقتصادی عقب‌ماندگی اثبات می‌کند و اگر چنین باشد، چرا در کشوری چون ایران، به این عامل بها داده نشود؟

به هر حال نیروهای چپ سنتی با این مجادلات، در اکثر کشورهای جهان سوم فضایی را به‌وجود آوردند که توسعه سرمایه‌داری صنعتی و تولیدی یک ضدارزش و مبارزه با آن ضروری تلقی شد. بدون آن که ساختار صنعت و کیفیت تولید و انباشت سرمایه آن را بررسی کنند.

این ادعا که سرمایه‌دار تولیدی، صنعتی یا کشاورزی، از استثمار طبقه کارگر به انباشت سرمایه دست می‌یابد، در صورتی صحیح می‌نماید که غیر از نیروی کار عامل دیگری چون (ابزار تولید، مدیریت، تکنولوژی و دانش فنی) در ایجاد ارزش اضافی نقش نداشته باشد.

حتی اگر به فرض سود سرمایه‌دار صنعتی با ضوابط برشمرده «ظلم» شمرده شود، استثمار و انباشت عظیم و بی‌سابقه ثروت در بخش تجارت «ظلم عظیم» است، زیرا که نه فقط کارگران، بلکه تمامی ملت، منابع طبیعی و ذخایر کشور را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد و سود و انباشت ثروت را بدون ایجاد کار و اشتغال و به میزانی بسیار بالا کسب می‌نماید که بخش اعظم آن را به خارج منتقل، و بقیه را صرف مصرف و ریخت و پاش می‌کند. استثمار سرمایه‌دار صنعتی را می‌توان با انواع قوانین مالیاتی تصاعدی (که در تمام کشورهای صنعتی، پذیرفته شده و مرسوم است) و همچنین قوانین کار و تأمین اجتماعی، تعدیل و تقلیل داد، در حالی که در بخش تجارت، معاملات و روابط، چنان پوشیده و غیرشفاف است که درآمد حاصله، قابل دسترسی و ارزیابی از جانب مالیاتی نیست. در شرایط غیرتولیدی و اتکای جامعه به صدور مواد خام معدنی و برخی از اقلام کشاورزی، این نظام سرمایه‌داری جهانی است که سود اصلی را می‌برد. نگاهی به آمارها و تحقیقات جهانی نشان می‌دهد که بهای کالاهای صادراتی جوامع توسعه نیافته که عمدتاً ذخایر معدنی یا برخی محصولات کشاورزی است، اصولاً ارزش افزوده ناچیزی دارند و از آن گذشته، قیمت‌گذاری بر این مواد خام یا اولیه در اختیار همان قدرت‌ها و انحصارات و فراملیتی‌هاست که بر حسب منافع خودشان آن را نوسان می‌دهند. براساس تحقیقات بانک جهانی، طی بیست سال گذشته، نرخ مواد خام صادره از کشورهای توسعه نیافته، از درصد ناچیزی رشد برخوردار بوده، در حالی که نرخ کالاهای صنعتی صادره از کشورهای صنعتی قریب به ۲۵۰ درصد رشد کرده است. یعنی کشورهای شمال در یک سیر

۳- وابستگی مدیریتی، که در عین حال شاخه‌ای از وابستگی تکنولوژیک

است.

۴- وابستگی بازارهای جهانی که کلاً در اختیار شمال است.

۵- وابستگی فرهنگی: به این معنا که وابستگی‌های فوق، نوعی از فرهنگ را در میان صاحبان صنعت داخلی ایجاد می‌کند که بر آن مینا چشم امیدشان همواره به ماورای مرزها و نهایتاً انتقال نهایی سود و ثروت به خارج را مدنظر قرار می‌دهند.

در مورد اول یعنی وابستگی به سرمایه خارجی، تجربه آسیای جنوب شرقی و ژاپن نشان داد که با گسترش و ترویج فرهنگ کار و تولید هر چه بیشتر و مصرف هر چه کمتر می‌توان اخلاق پس‌انداز را در سطح ملی توسعه داد و به تدریج از رهگذر سیستم بانکی که فعلاً در کشور ما دولتی است و نیز گسترش فرهنگ شرکت‌های سهامی بزرگ و عام، از اندوخته‌های کوچک مردم، به سرمایه‌های عظیم دست یافت.

در کشورهای صاحب درآمد نفتی از جمله کشور ما، مشکل کمبود سرمایه وجود ندارد، تنها کافی است که فرهنگ ریخت و پاش و مصرف دولتی و مردمی را تبدیل به فرهنگ پس‌انداز و تولید و کار و کوشش و کاهش هر چه بیشتر مصرف نموده و پس‌اندازهای مردمی و دولتی را به سوی سرمایه‌گذاری سوق داد. علاوه بر این، در کشور ما طی چهل سال گذشته، به برکت درآمدهای نفتی، داری خصوصی عظیمی در نزد اقلیتی از جامعه متمرکز شده است که اگر این اندوخته‌ها به سرمایه‌گذاری تولیدی هدایت و تشویق نشود، زیان‌های ملی و ظلم اجتماعی ناشی از آن، چنان‌که اکنون شاهد آن هستیم، جامعه را دچار بحران عظیمی خواهد کرد. مهم‌ترین عوارض این روند، رشد بی‌قاعده و سرطانی بخش تجاری و دلالتی است که در بطن خود وابستگی عمومی به خارج را افزایش می‌دهد. در صورتی که سرمایه صنعتی به دلیل رقابت با سرمایه‌های خارجی دل‌بستگی‌ها و وفاداری‌های ملی را رشد می‌دهد.

از طرف دیگر، در کشورهای نفتی، نفی سرمایه‌گذاری خصوصی در تولید موجب شدت و حدت سلطه دولت می‌شود. با فقدان بخش خصوصی به‌عنوان واسطه بین فرد و دولت، حکومت به خلعت انحصار اقتصادی نیز آراسته می‌شود، چرا که خود را به هیچ‌وجه وابسته و مدیون به مردمی نمی‌داند که باید با کار و کوشش تولیدی و با مالیات خود دولت و قدرت سیاسی را تغذیه نمایند. وانگهی دولت در تمام جهان، ناکارآمد و کم‌تحرک‌تر از بخش خصوصی است که در ایران علاوه بر ناکارآمدی، پرهزینه و تضییع‌کننده منابع مالی کشور نیز می‌باشد. بر این اساس، رقیب و جانشین اصلی و جدی سرمایه‌داری ملی، یعنی دولت، خود عملاً به یک مانع عمده و بزرگ بر سر راه توسعه اقتصادی و سیاسی کشور تبدیل شده است. استقلال اقتصادی و بی‌نیازی کشور در برابر نظام جهانی که تا دهه قبل، نظام امپریالیستی نامیده می‌شد و امروزه به بازار واحد جهانی، یا نظام نوین جهانی موسوم گردیده است، تنها از رهگذر سرمایه‌داری ملی و خصوصی با کیفیت و ضوابطی که به آن اشاره شد، ممکن است. گذشته از ضوابطی که عموماً قابل اجرا بوده و مدتی نیز اجرا شده است، سایر ضوابط شکل‌گیری سرمایه‌داری ملی در گرو وجود حاکمیت یک دولت ملی، مردم‌گرا و استقلال طلب می‌باشد. امروز برخی از صنایع دولتی از نظر روابط با انحصارات خارجی و فراملیتی‌ها، تمام کارهای مربوط به بخش خصوصی را انجام می‌دهند، اما در هزینه‌های تولید آن‌چنان ریخت و پاش می‌کنند که زیان‌مندی آن‌ها را از منظر استثمار و غارت منابع عمومی به مراتب بالاتر از بخش خصوصی نشان می‌دهد.

از طرفی دیگر، مشکل وابستگی‌های تکنولوژیک صرفاً به بخش خصوصی اختصاص نداشته و در مورد صنایع دولتی نیز صادق است، با این تفاوت که بخش خصوصی یا سرمایه‌داری ملی می‌تواند به دلیل احساس مسؤلیت در قبال منافع شخصی خود، تکنولوژی مورد نیاز را بسیار ارزان‌تر و دقیق‌تر از دولت خریداری نماید. اما وابستگی به بازار جهانی، مشکلی است که برای تمام کشورهای توسعه نیافته وجود دارد و راه حل آن هم اقتدار اقتصادی و

صعودی مواد خام وارد شده از جهان سوم را ارزان‌تر خریداند و به عکس کالاهای صنعتی ساخته شده خود را گران‌تر فروخته‌اند. میزان خسارتی که از این رهگذر به کشورها و ملت‌های جنوب وارد می‌آید، غیرقابل قیاس با بهره‌کشی‌های داخلی است. اگر استثمار سرمایه‌دار ملی ظلم به طبقه کارگر (ولی قابل تعدیل و مهار) باشد، و بهره‌کشی جریان تجاری و دلالتی "ظلم عظیم" تلقی شود، غارت کل ملت توسط نظام سرمایه‌داری جهانی را می‌توان "ظلم اعظم" قلمداد نمود. نظریه وابستگی "ظلم" قابل کنترل سرمایه‌داری ملی را در پیشگاه ظلم عظیم دستگاه تجارت وابسته و "ظلم اعظم" نظام جهانی قربانی می‌کند و از طرفی در برابر فساد مالی دولت در تصدی‌های تولیدی، به‌ویژه در اقتصادهای متکی بر منابع طبیعی تسامح می‌کند (۲) نظریه وابستگی با دفاع از راه رشد غیرسرمایه‌داری، اصولاً و انحصاراً به گسترش بخش دولتی توجه می‌کند و در جامعه غیردولتی بسیج و تحرکی به‌وجود نمی‌آورد، لذا اندوخته‌های غیردولتی یا راهی خارج از کشور می‌شود یا به مصرف و تجارت اختصاص می‌یابد که زیان آن برای منافع و مصالح ملی بسیار بیشتر از استثمار احتمالی سرمایه‌داری صنعتی می‌باشد. نکته دیگر این که راه رشد غیرسرمایه‌داری اتکای کاملی به کمک‌ها و همکاری‌های دولت شوروی سابق و کشورهای سوسیالیستی دیگر داشت که از اواخر دهه ۸۰ میلادی با فروپاشی بلوک شرق منبع این اتکا و وابستگی قطع گردید. در این میان، تنها جمهوری خلق چین بود که با دریافت رهبران خود راه رشد غیرسرمایه‌داری را رها نموده و در دهه‌های هشتاد و نود میلادی به پیشرفت‌های شگرفی در کشاورزی و صنعت دست یافت که در محافل دانشگاهی غرب از آن به "معجزه اقتصادی چین" یاد می‌شود. در واقع، جمهوری خلق چین ضمن امان نظر به وابستگی، مفهوم جدیدی به مقوله‌های عدالت اجتماعی و سوسیالیسم بخشیده است. امروز در بطن سوسیالیسم چینی، سرمایه‌داری ملی جایگاهی دوباره یافته است. دست‌یابی چین به توسعه و نفی عقب‌ماندگی با الگویی کم و بیش متفاوت با کشورهای آسیای جنوب شرقی (هنگ کنگ، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، مالزی، اندونزی و...)، به هر حال محکومیت جبری به عقب‌ماندگی را ابطال نموده است.

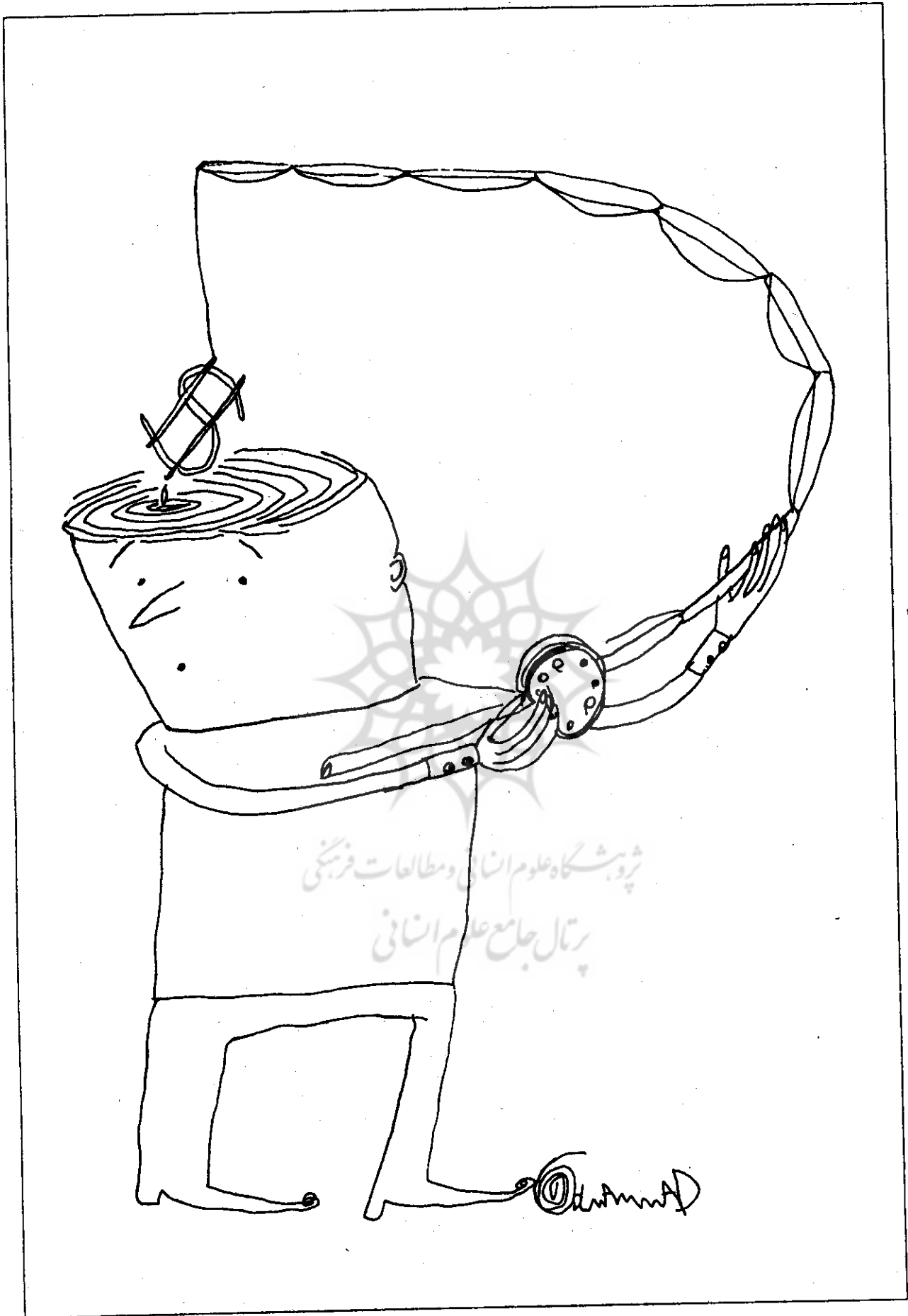
بدین ترتیب به لحاظ تاریخی، بورژوازی ملی در جوامع دارای فرهنگ سوسیالیستی و پیگیر عدالت اجتماعی، به‌طور پراتیک، جایگاه خود را باز یافته و طبعاً نظریه‌پردازی مربوطه نیز متعاقب این تحول عملی، در پی خواهد آمد و به هر حال امروزه، عملاً و نظراً، سرمایه‌داری ملی از آن تابوی منور و مطرود در نزد جناح‌ها، بخصوص جناح چپ جهانی، خارج و کاملاً قابل پذیرش شده است.

یک کنکاش نظری

با ذکر سرگذشت تاریخی بورژوازی ملی، اکنون لازم است که اشارتی به مسایل نظری و شبهاتی که نسبت به آن وجود دارد، بنماییم. استدلال‌هایی که در انکار وجودی بورژوازی ملی اقامه شده، وجوه مختلفی دارد، از جمله این‌که در قبال اقتصادهای پیشرفته و فوق مدرن و ماورای صنعتی جهان امروز، صنعت یا تولید با شیوه سرمایه‌داری مستقل خوداتکا در کشورهای جهان جنوب، امری ناممکن است و هر گونه سرمایه خصوصی، به‌طور جبری وابسته و مروج منافع سرمایه‌داری غرب می‌شود. دیدگاه فوق این وابستگی را از چند مجرا توضیح می‌دهد:

۱- وابستگی به سرمایه خارجی: چون صنایع جدید و مهم محتاج به سرمایه‌های عظیم و کلان است، با گرفتن این صنایع جز با مشارکت مالی کشورهای شمال از طریق وام یا مشارکت مستقیم خارجی ممکن نیست، با توجه به آن که در کشورهای جنوب، راه‌های انباشت سرمایه ملی بسته شده است.

۲- وابستگی تکنولوژیک و دانش فنی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

صنعتی است که این مهم نیز اولاً در گرو تکوین سرمایه‌داری ملی فعال و پیشرو و مترقی است، ثانیاً وابسته به حمایت‌های هوشیارانه سیاسی و دیپلماتیک دولت می‌باشد که می‌تواند تمام خطرات موجود بر سر راه بخش خصوصی را خنثی کند.

در مورد وابستگی‌های فرهنگی یا تعلق خاطر فرهنگی، باید گفت که این گرایش در تمام کشورهای جهان سوم سابقه داشته و دارد هر چند هند و چین، شاید از این جهت استثنا باشند. تعلق خاطر ملی و پرهیز از چشم امید دوختن به خارج، بستگی به شرایط آرام و باثبات و روند رو به رشد و ترقی داخلی دارد که اگر با موفقیت‌هایی توأم شود، رفته رفته حمیت و غرور ملی را در مردم، خصوصاً صاحبان صنایع بازسازی می‌نماید. نگاهی به تحولات فرهنگی و اخلاقی مدیران دولتی و نیمه‌دولتی ما نشان می‌دهد که خطر تعلق خاطر فرهنگی، ربطی به خصوصی یا دولتی بودن ندارد. وقتی اوضاع داخلی متعوش، پراکنده و مستمراً رو به انحطاط باشد، همگان آهنگ مهاجرت می‌نمایند یا کعبه آمال و آرمان‌هایشان را کشورهای شمالی قرار می‌دهند که متأسفانه بسیاری از مدیران دولتی و مسؤولان رده بالای صنایع دولتی امروز از چنین فرهنگی برخوردارند.

تحولات نظری در جهان

صرف‌نظر از دلایل فوق که عموماً جمع‌بندی تجربه عملی ۲۰ ساله بوده است، قیل از پایان این مبحث، ناگزیریم برای استشهداد و استناد به تحقیقات و پژوهش‌های کارشناسان برجسته و نامدار اقتصاد توسعه به مطالب و دستاوردهایی از این دسته از محققین اشاره نمایم:

"دایاناهانت" می‌گوید: "استقلال سیاسی، بعد از جنگ جهانی دوم، که در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین به تدریج اتفاق افتاد، موجب شکسته شدن قدرت انحصاری و استیلای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی استثمارگران و امکان استفاده از رقابت بین کشورهای وابسته به بلوک شرق و غرب شد. (۳) بدین ترتیب استقلال سیاسی علت مستقیم (و نه فقط به وجود آورنده شرایط اولیه) پیشرفت صنعتی جوامع تازه به استقلال رسیده گردید. زیرا که خواست‌های مردم رها شده از استعمار، توقع داشتن سطح بالاتر زندگی را، دامن می‌زد. در حالی که نیروهای کلاسیک چپ نسبت به تجارب تاریخی یک قرن اخیر بی‌اعتنا بوده و همواره سعی در اثبات این معنا دارند که فرآیند صنعتی شدن کشورهای جهان سوم، به تبع نیازهای تولیدی و صدور سرمایه و تقسیم کار جهانی کشورهای متروپل شکل گرفته است و در این میان اصلاتی برای اراده ملی کشورهای جنوب قایل نیستند.

اثر دیگر استقلال سیاسی، بالابردن قدرت چانه‌زنی کشورهای جهان سوم بود، چرا که این کشورهای استقلال‌یافته، دیگر اجباری نداشتند که انحصاراً با استعمارکننده قبلی خود به معاملات اقتصادی بپردازند. این پدیده پس از جنگ جهانی دوم در بخش اعظم جهان استقلال‌یافته به وقوع پیوست و در ایران نیز چالش‌هایی را برانگیخت، مخالفت و خصومت شدید حزب توده با مبارزات ضداستعماری جبهه ملی و دکتر مصدق، از همین منظر بود، زیرا در چارچوب عقاید و تحلیل‌های خود نمی‌توانستند وجود یک منبع درون‌زا و خودجوش ملی را در نیل به استقلال... استقلال سیاسی و به دنبال آن تکوین سرمایه‌داری صنعتی بومی، باور کنند.

از اوایل دهه ۶۰ میلادی نظریه وابستگی، با دو گرایش غیرمارکسیستی و نئومارکسیستی آمریکای جنوبی مطرح شد. پیشگامان بنام این نظریه، همچون امانوئل، دوس سانتوس، گوندر فرانک، سمیرامین و والرشتاین، در واقع از منظر چپ مارکسیستی کوشیدند با ارایه تحلیلی نوین تغییراتی در نظریه روابط مرکز و پیرامون به وجود آورند و مراحل پیشرفته نظام سرمایه‌داری را که با صدور کالا و سرمایه عجین است و در تحلیل‌های مارکس نیز به آن اشاره نشده، تبیین کنند و آن را مبنای تمام حرکات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی جهان قرار دهند. در همین راستا نظریه وابستگی در یک روند تکاملی طی سه دهه ۶۰، ۷۰، ۸۰ در کشورهای

جهان سوم تکوین یافت و مورد استقبال نیز قرار گرفت. مراکز و قطب‌های پذیرش این نظریه نیز همانا گروه‌های چپ‌گرای این کشورها بودند. اما به‌رغم استقبال برخی نیروهای چپ غیرکارشناس در جهان سوم این نظریه مورد نقد دیگر نظریه‌پردازان توسعه، حتی برخی از مارکسیست‌های ارتدوکس مثل بیل وارن و شارل بتلهایم قرار گرفت. نقد این جریان بر الگوی نئومارکسیستی وابستگی، به دلیل آن بود که تکوین یک سرمایه‌داری ملی درون‌زا در کشورهای جهان سوم ناممکن شمرده می‌شد. (۴) هر چند منتقدین مهم‌ترین دستاورد مکتب نئومارکسیسم را تأکید بر اهمیت توزیع طبقاتی مازاد اقتصادی (طبق تعریف پل باران) و به‌طور مشابه توزیع طبقاتی قدرت در اقتصادهای پیرامونی می‌دانند، ولی در عین حال معتقدند که یکی از دلایل شکست "مکتب وابستگی"، تأکید بر غیرقابل تغییر بودن توزیع قدرت اقتصادی و سیاسی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته است که در نتیجه شناخت مناسبی برای فهم توسعه ارایه نمی‌کند... (۵) پیامد نظریه اقتصادی نئومارکسیست‌ها از نقش تعیین‌کننده ساختار اقتصادی بر ساختار سیاسی خبر می‌دهد. به همین دلیل مکتب مزبور، منکر امکان تحقق دولت‌های ملی می‌شود، مگر آن‌که انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد یا حداقل کشورهای جهان سوم، راه رشد غیرسرمایه‌داری را بپذیرند.

دیدگاه نئومارکسیستی "وابستگی"، مورد نقد دو دسته از تحلیل‌گران اقتصادی سیاسی قرار گرفت. دسته نخست، ساختار گرایانی چون فورتاده، کاردوسو و فالتو و دسته دوم مارکسیست‌های ارتدوکسی چون بیل وارن بودند. بدین ترتیب، نظریه وابستگی که تا اوایل دهه هشتاد، سیطره خود را بر تحلیل‌گران اقتصاد سیاسی انقلابی جهان سوم حفظ کرده بود، از اواسط همین دهه، نخستین ضربات را متحمل گردید. ضربه نخست به هنگام تحقق پدیده رشد سریع ملی و غیروابسته اقتصادهای تازه صنعتی شده‌ای چون کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ و بعداً مالزی و... بود، که این پدیده‌ها به هیچ‌وجه با پیش‌بینی‌های نظریه وابستگی نئومارکسیستی خوانایی نداشت. بر این اساس سمیرامین (یکی از نظریه‌پردازان نئومارکسیست)، این جهش‌ها را معلول فرهنگ آن کشورها خواند و عاملی غیر از امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری را برای تحول ملت‌ها قایل شد. از همه مهم‌تر، تحولات اقتصادی در چین طی همان دهه و دستیابی آن کشور به معجزه اقتصادی بود. تحولات اقتصادی در شرق آسیا در مجموع مؤید امکان سرمایه‌داری ملی یا منابع درون‌زا بودند.

عامل دوم، فروپاشی شوروی و بلوک شرق بود که دو گونه تأثیر بر فضای روشنفکران و تحلیل‌گران سیاسی، اقتصادی باقی گذارد. اثر اول این بود که گوشه‌ای از ضعف‌های اقتصاد دولتی - سوسیالیستی را که مدعی ارایه جایگزین اقتصاد آزاد بود، بر ملا کرد. یکی از این ضعف‌ها که پس از بازشدن فضای داخلی شوروی در عهد گورباچف آشکار شد، عدم وجود مازاد اقتصادی بود. یعنی علی‌رغم پیشرفت‌ها و توفیق‌های عظیم و حیرت‌آور شوروی در صنعت، انرژی هسته‌ای و فضاپیمایی، مهم‌ترین منبع تأمین ارز خارجی در اقتصاد شوروی، صادرات ذخایر و منابع طبیعی مانند نفت، الماس، طلا، سفید و... بود و صنعت در نظام شوروی کماکان نتوانسته بود به مازاد اقتصادی دست بیابد. نکته دوم این‌که "نظریه وابستگی" که امکان تکوین سرمایه‌داری صنعتی و ملی درون‌جوش را انکار می‌کرد، به این امید بود که با حاکمیت نظام سوسیالیستی بر سراسر جهان، دولت اتحاد شوروی جانشین بورژوازی در کشورهای جهان سوم شود، که نظریه راه رشد غیرسرمایه‌داری در واقع، مکانیسم همین جانشینی تلقی می‌شد. با فروپاشی اتحاد شوروی این امید از میان رفت و به همین جهت پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نظریه‌پردازان وابستگی به امکان تکوین سرمایه‌داری ملی در جهان جنوب اقرار کردند. بدین ترتیب روشن شد که نظریه وابستگی، خود متکی به قدرت یک قطب سوسیالیستی در جهان و نه وابسته به نیروی ابتکار و خلاقیت فکری و عملی ملت‌های دارای هویت بوده است.



بورژوازی ملی و جامعه مدنی

بنابر فلسفه اجتماعی - سیاسی که تاکنون در رابطه با جامعه مدنی، مطرح شده است، بخش خصوصی تولیدی، اعم از صنعتی، کشاورزی و حتی بخش خدماتی، همگی مانند احزاب و اصناف و دیگر گروه‌بندی‌های اجتماعی کشور از حقوق شهروندی از جمله تجمع و دفاع از منافع و مصالح خود، در چارچوب قوانین مصوب و موجود، برخوردارند. بنابراین چون جامعه مدنی براساس حاکمیت یک طبقه خاص و حذف و طرد دیگر طبقات شکل نمی‌گیرد، لذا در چنین فضایی بخش خصوصی تولیدی، جایگاه، حقوق و مسؤولیت‌های قانونی خود را خواهد داشت. در شرایطی که افشار مصرف‌کننده، توزیع کننده و همچنین تولیدکنندگان بی‌سازمان که جز در خدمت اقتصاد روزمره نمی‌توانند

باشند، حق حیات دارند، چرا باید تولیدکنندگان و کارآفرینان در قالب اقتصاد مدرن از حق حیات محروم باشند. مفهوم جامعه مدنی بدون وجود بخش خصوصی تولیدی، عملاً و نظراً فاقد معنی است. از طرفی ملی بودن بخش خصوصی در ایران کاملاً معطوف و وابسته به ماهیت دولت و قدرت سیاسی می‌باشد که اگر ساختار قدرت سیاسی، از ویژگی‌های ملی و پای‌بندی به تقدم مصالح و منافع ملی بر هر امر و مصلحت دیگری برخوردار باشد، بخش تولید و کارآفرینی را با منافع ملی هم‌سو خواهد کرد. در عین حال دولت و جامعه مدنی نیز بدون قشر مولد و کارآفرین هرگز نمی‌تواند جامعه را به استغناء از قدرت‌های خارجی رهنمون شود. بنابراین در یک رابطه متقابل، وجود بخش خصوصی درون‌زا ضامن تداوم ملی بودن دولت می‌باشد و بالعکس وجود یک دولت ملی، طبقه مولد و کارآفرین را توسعه می‌دهد. اما سرمایه‌داری تولیدی ملی،

صرف‌نظر از جایگاه عام خود در یک فضای متکثر و جامعه مدنی، واجد جایگاه خاص‌تری نیز هست.

از آن‌جا که صنعت و مراکز تولیدی مدرن ساختارهای عینی و پا بر جا هستند که الزاماً از قانون‌مندی‌هایی تبعیت می‌کنند و کمتر دستخوش تمایلات یا احساسات یا تفکرات فلسفی یا ایدئولوژیک عوامل انسانی قرار می‌گیرند، لذا صنایع جدید کمتر دچار منازعات درونی احزاب و گروه‌های سیاسی یا فرهنگی شده و "نظریات" یا "ذهنیات" یا عقاید، تمایلات و اهواء اشخاص جای خود را به ضرورت‌های عینی تولید و هزینه تمام شده و رقابت می‌دهد. در جوامع پیشرفته صنعتی، بخش مولد دارای جایگاه والایی در حیات مادی جامعه است، چرا که در هر شهری که یک واحد تولید صنعتی مستقر است، معمولاً بخش عمده‌ای از رونق اقتصادی شهر وابسته به آن کارخانه می‌شود. به همین سبب برخلاف کشورهای نظیر ایران، مردم نسبت به صاحبان کارخانه‌ها دید خصمانه طبقاتی ندارند، بلکه آن را چون مکان مقدسی محترم می‌دانند. بخش خصوصی تولیدی در کشورهای پیشرفته، علاوه بر تأمین نیازهای مادی جامعه، بالا بردن ظرفیت تولیدی و قرار گرفتن در خدمت گسترش صادرات به منظور تحصیل ارز خارجی از طریق پرداخت



چشم‌انداز ایران شماره ۱

مالیات، حدود ۹۰ درصد درآمدهای دولت را تأمین می‌کنند. از این منظر بخش خصوصی ملی علاوه بر ایفای نقش در تأمین هزینه‌های دولت و ملت، نگهبان نظام سیاسی جامعه مدنی و مردم‌سالاری نیز می‌باشد.

به این سبب، می‌توان گفت که بخش خصوصی ملی نه فقط عضوی مؤثر از جامعه مدنی است، بلکه همچون اسکلتی محکم و استوار بر پا دارنده آن و حافظ آن در برابر نوسانات مخرب خواهد بود، یعنی بیش از آنچه که احزاب سیاسی می‌توانند مدعی آن باشند. بنابراین اگر بورژوازی ملی، نه از دیدگاه طبقاتی، بلکه از دیدگاه ملی و اجتماعی نگریسته شود، واجد ارج و منزلت اجتماعی خاصی می‌گردد. ژوزف شومپتر، فیلسوف، جامعه‌شناس و اقتصاددان مشهور آلمانی قرن بیستم، در توصیف مقدمات ضروری برای توسعه پایدار،

بعد از عنصر سرمایه و دانش فنی به مقوله "ارج و منزلت اجتماعی" کارآفرینان و سرمایه‌گذاران اشاره کرده و این عامل را گاه به مراتب بیش از سود و اثبات سرمایه مادی برای مردمان زحمت‌کش و کارآفرین و مبتکر، مؤثر و مشوق و برانگیزاننده می‌داند.

متأسفانه فضای چپ‌زده بعد از انقلاب، ارج و منزلت اجتماعی را از کارآفرینان و سرمایه‌گذاران تولیدی سلب کرد و آنان را در ردیف دلالان و زالوی اجتماعی قرار داد.

عدالت اجتماعی

عدالت در توزیع درآمد و امکانات و مواهب اجتماعی در جامعه، بحث دیگری است که باید در یک روند مبتنی بر مردم‌سالاری و در بستر مدنیت حل شود و این به نوبه خود امری اصولی و بنیادی است. آمار توسعه انسانی سازمان ملل (UNDP) شاخص‌هایی برای تشخیص حدود و کیفیت عدالت در جامعه ارائه می‌دهد و هر از چند سال این شاخص‌ها را در کشورهای جهان به آزمون می‌گذارد و سپس نتایج را در نشریه "آمار توسعه انسانی" منتشر می‌سازد.

در این آمار شاخص‌هایی چون میزان مرگ و میر اطفال، دسترسی به آب آشامیدنی غیرآلوده، درصد باسوادان، درصد اکت تحصیلی و... بالاخره نسبت درآمد بیست درصد جمعیت که دارای بالاترین درآمد هستند، به بیست درصدی که دارای کمترین درآمد می‌باشند نیز اندازه‌گیری می‌شود. نکته مهمی که از مطالعه جدول آمار جامعه انسانی مستفاد می‌شود این است که در کشورهای مختلف به میزان رشد درآمد سرانه، شاخص‌های فوق کاهش بیشتری را نشان می‌دهد. یعنی هر چه درآمد سرانه بالاتر یا کشور صنعتی‌تر است، سطح عدالت اجتماعی و توزیع درآمد افزایش می‌یابد. جالب آن که در این جدول کشورهای سوسیالیستی سابق و همچنین جمهوری اسلامی فاقد آمار مربوط به نسبت درآمد سرانه و شاخص‌های عدالت اجتماعی هستند. بدین معنی که رژیم‌های سوسیالیستی سابق و کشور ما، هیچ‌یک در دادن آمار توسعه انسانی شفاف عمل نمی‌کنند و حقایق را معکوس نمی‌سازند. البته ما از چگونگی توزیع درآمد در کشور خودمان، اگر نه به شکل دقیق ولی به صورت اجمالی و کلی اطلاع داریم که چه قدر

□ روند رو به رشد

توسعه صنعتی

مبتنی بر سرمایه‌داری خصوصی - ملی

که در دهه اول انقلاب

در حال شکل گرفتن بود،

در دهه دوم

به شدت مورد خدشه و مخالفت

قرار گرفته و

در دهه دوم

این سرمایه‌داری وابسته تجاری - خدماتی

بوده که خود را بر ساختار

صنعتی و تولیدی ایران

تحمیل کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

افتخارآمیز است!! ولی از رژیم‌های سوسیالیستی اطلاع نداریم. قطعاً اگر آن‌ها نیز در زمینه عدالت اجتماعی آماری، افتخارآمیز داشتند، به UNDP می‌دادند و دلیلی بر استوار آن وجود نداشت. البته اگر عدالت اجتماعی فقط به برخورداری عموم از حداقل زندگی خلاصه شود، رژیم‌های سوسیالیستی از رژیم‌های فقیر و عقب‌ماندگان جهان سومی خیلی پیشرفته‌ترند ولی عدالت اجتماعی فراتر از "سوسیالیسم گولاش" است و از خوراک و شکم فراتر رفته و به جمع مواهب مادی و معنوی مانند مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ارج نهادن به کرامت همه افراد، شخصیت‌ها و طبقات اطلاق می‌شود. اگر آرمان دیرینه بشر از مفهوم عدالت، تنها در "سوسیالیسم گولاش" خلاصه شود، در آن صورت تحولات دهه ۸۰ تا ۹۰ میلادی در

اروپای شرقی که علیه رژیم‌های خود شوریدند، چگونه تفسیر می‌شود؟ در نظام صنعتی، با ایجاد اشتغال مولد، سطح درآمد اقشار زحمتکش و فاقد سرمایه در تمام سطوح، از کارگران و مهندسان تا کارشناسان و مدیران افزایش می‌یابد و این خود یک مرحله توزیع درآمد و امکانات اجتماعی است و در کنار خود نظام تأمین اجتماعی و گسترش دامنه شمول کیفی و کمی آن را به‌عنوان بهترین و مؤثرترین مکانیسم و سیستم در تحقق عدالت اجتماعی به‌کار می‌گیرد. بدین ترتیب نظام تأمین اجتماعی بدون آن که به نظام تولید لطمه‌ای وارد کند یا ارجمندی کار و تلاش تولیدی را در جامعه صنعتی مخدوش نماید، در یک فرآیند پویا و دینامیک، عدالت را عینیت بیشتری می‌بخشد. در حالی که در شیوه‌های یارانه‌ای که در رژیم‌های سوسیالیستی سابق و بسیاری کشورهای نفتی از جمله کشور ما برقرار است، عدالت به

یک منبع مالی غیرفعال مانند درآمد نفت مرتبط می‌گردد که این شیوه اولاً به منبع درآمدی ناپایدار و غیرقابل فعال مربوط است و ثانیاً در عمل، جانشین کار و کوشش تولیدی می‌شود و تن‌پروری و اتکای به دولت را در مردم رایج می‌سازد. بنابراین، شبهه مغایرت رشد سرمایه‌داری ملی با عدالت اجتماعی، در کشوری مانند ما که اسیر یک اقتصاد بیمار و غیرتولیدی است، از سست‌ترین شبهات است که حداقل تجربه ۲۰ ساله اخیر و وجود یک شکاف طبقاتی عظیم و رو به گسترش در بطن یک نظام سوبسیدی دولتی، برای رفع این شبهه کفایت می‌کند.

در خاتمه این قسمت از بحث بورژوازی ملی، لازم است به نکته‌ای که در مجله چشم‌انداز شماره ۲، به قلم آقای مهندس محسن مطرح شده است، اشارتی بنمایم.

از آنجا که در بخش‌های اول و دوم این نوشتار، به تصریح یا تلویح در چندین جا وجود دولت ملی را ضامن و کنترل‌کننده بخش خصوصی ملی (سرمایه‌داری ملی) دانسته‌ام، این نکته را نیز می‌دانم که برای تکوین، تحقق و تکامل دولت ملی می‌بایست بینش‌هایی که طی نیم قرن در ما رسوب کرده است تغییر و اصلاح شود. یکی از آن تغییرات اصلاحی در بینش ما این است که ما می‌بایست از بینش تضاد و تنازع طبقاتی - اقتصادی به بینش تعاون

افراد و اجزای جامعه برای حفظ و حراست منافع و مصالح نهاد فراگیر و والاتری به نام ملت یا جامعه ملی تاریخی، تغییر موضع دهیم و تکامل بیابیم. زیرا که قانون تکامل در تمام حوزه‌های طبیعی، مثل عالم حیات، اکوسیستم و جامعه ملی بر این حقیقت استوار است که اگر اجزا و افراد یک جمع و مجموعه برای کل آن مجموعه و سیستم، اصلاتی فراگیرتر از خود قایل نشوند، بقا و تکامل آن اجزا به‌تنهایی ناممکن است. به عبارت دیگر حتی پدیده‌های طبیعی و غیر ذی‌شعور، اگر در مجموعه فانی نشوند، آن مجموعه برقرار و مستمر و متکامل نخواهد شد. به طریق اولی در فضای ذی‌شعور یعنی جامعه انسانی و نیز جامعه مدنی، بورژوازی ملی و اجزای، یک سلسله واقعیات ملی یا احتمالی هستند که تکوین و تکامل و استمرار آن‌ها کاملاً

مدیون اعتقاد و وابستگی و تعلق خاطر احساسی و ارادی به یک واحد فراگیر و ماورایی به‌نام ملت می‌باشد. پس اعتقاد به وجود فراگیر "ملت" یا ملی‌نگری مقدم بر جامعه مدنی و سرمایه‌داری ملی است، یعنی منافع و مصالح آن بر منافع اجزای جامعه مدنی، از جمله سرمایه‌داران و کارگران اولویت دارد

این تغییر و اصلاح در بینش و فلسفه اجتماعی ما، که مشخصاً با بینش حاکم بر مبارزان سه دهه ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ هجری شمسی تفاوت دارد، از ضرورت‌های یک جهش تکاملی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است.

ملت ایران، از مزایا و استعدادهای فردی، تاریخی، فرهنگی و همچنین وجود منابع و ذخایر طبیعی، وسعت سرزمین، شرایط اقلیمی و جمعیت متعادل برخوردار است و در مقابل نیز عوامل و بختک‌های تحمیلی بر آن که نسبت به مجموعه ملت عوامل

بیرونی محسوب می‌شوند، کمی نیستند، ولی همه آن‌ها، در برابر اراده جمعی و ملی این ملت، فانی و ذوب شوندند. تنها مسأله ما، تحولات فرهنگی و بینشی از درون است تا امکان و توان استفاده از ظرفیت‌ها و استعدادهای ملی خود را بیابیم و تحول از بینش تنازعی به بینش تعاونی برای اقتدار ملی، یکی از آن موارد است.

بی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای مشاهده نمونه‌های عینی و تاریخی این فشارهای خارجی، بر سرمایه‌داری ملی، رجوع فرمایید به کتاب "موانع رشد سرمایه‌داری در ایران در قرن بوزدهم" اثر احمد اشرف.
- ۲- اشاره به تحقیقات کارشناسان صندوق بین‌المللی پول، که فساد اداری، اجتماعی در کشورهای جهان سوم رو به رشد است و در این میان آن‌ها که به منابع طبیعی مثل نفت وابسته‌اند، در فساد سرآمد هستند.
- ۳- ر.ک. به: "نظریه‌های اقتصاد توسعه" اثر دایانا هانت ترجمه دکتر غلامرضا آزاد، نشر نی، سال ۷۶، ص ۲۰۵ و نظریات بیل وارن.
- ۴- نظریه‌های اقتصادی توسعه، صفحات ۱۹۲ تا ۲۲۶.
- ۵- همان کتاب، صفحه ۲۰۹.

□ اگر استثمر سرمایه‌دار ملی ظلم به طبقه کارگر (ولی قابل تعدیل و مهار) باشد، و بهره‌کشی جریان تجاری و دلالی "ظلم عظیم" تلقی شود،

غارت کل ملت توسط نظام سرمایه‌داری جهانی را

می‌توان "ظلم اعظم" قلمداد نمود.

نظریه وابستگی "ظلم" قابل کنترل

سرمایه‌داری ملی را

در پیشگاه

ظلم عظیم دستگاه تجارت وابسته

و "ظلم اعظم" نظام جهانی

قربانی می‌کند

